

اعمال حج و اسرار آن

<?xml encoding="UTF-8?">

همان طور که تمام عبادت ها دارای اعمال ظاهری و اسرار باطنی است، حج نیز چنین است. اعمال ظاهری آن مناسکی است که حاجی باید در ایامی خاص به جا آورد و در هریک از آنها اسراری نهفته است. مراسم حج در حقیقت مروری سمبولیک بر مبارزات حضرت ابراهیم (ع) و منزلگاههای مختلف توحید، سلوک عرفانی و اخلاص در بندگی است.

اگر مسلمانان هنگام انجام دادن مناسک حج به روح و اسرار آن واقف باشند و نیز به جنبه های نمادین آن توجه کنند، می توانند درسهای تربیتی ارزنده ای در زمینه های خداشناسی، پیامبرشناسی و انسان شناسی از آن فرا گیرند.

احرام

اعمال حج با احرام بستن در یکی از میقاتها شروع می شود. در آنجا مسلمانان لباس معمولی خود را که نشانه ای فرهنگ ملی و قومی آنهاست،

از تن بیرون می آورند و لباس مخصوص به تن می کنند. با پوشیدن این لباس، بسیاری از کارها بر شخص محرم حرام می شود. پوشیدن لباس یکرنگ و یکدست می تواند موجب تحکیم وحدت میان مسلمانان شود. مسلمانان با نژادها، زبانها و ملیتهای گوناگون از کشورهای مختلف برای انجام دادن مناسک حج در مکه گرد هم می آیند و با پوشیدن لباسی یکرنگ، اتحاد و همبستگی خود را ثابت می کنند.

نکته دیگر آنکه لباس احرام شبیه کفن است و حکمت آن شاید این باشد که انسان هنگام محرم شدن به روز قیامت و جهان آخرت بیندیشد و توجه او به امور دنیوی معطوف نشود و نیز متوجه این امر باشد که در روز رستاخیز با این شکل و حالت وارد محشر می شود و در پیشگاه خداوند متعال قرار می گیرد.

حاجیان هنگام پوشیدن لباس احرام، لبیک می گویند؛ یعنی خالصانه ابراز می دارند که خدایا با دعوت تو به زیارت خانه ات شتافتم و با تمام وجود به سوی تو آمدم، از تعلقات دنیوی دل بریدم و از صمیم قلب به تو روی آوردم. لبیک گفتن برای اهل دل خیلی مشکل است. نقل کرده اند که امام سجاد (ع) هنگام لبیک گفتن زبانش بند می آمد. به ایشان عرض می کردند: «ای فرزند رسول خدا! لباس احرام پوشیدید، پس لبیک و سعدیک بگویید!» امام (ع) می فرمودند: «از آن بیم دارم که خداوند خطاب کند که لا لبیک و لا سعدیک، ما تو را دعوت نکرده بودیم، برای چه آمدی؟»

اگر انسان بخواهد خداوند او را به خانه اش دعوت کند و هنگام لبیک گفتن به او خوشامد بگوید، باید صفات

رذیله را از دل خود خارج و فضیلتها را جایگزین آن کند. خداوند انسان فاسق، ظالم، بداخلاق و پرخاشگر را به خانه اش دعوت نمی کند و اگر چنین کسی عمل مستحبی را بدون داشتن تقوا و اخلاص انجام دهد، از او نمی پذیرد. قرآن کریم می فرماید:

«انما يتقبل الله من المتقين؛ همانا خداوند فقط از تقوایپیشگان می پذیرد.» [1]

با گفتن لبیک، از نظر فقهی برخی از امور برحاجی حرام می شود، ولی از نظر اخلاقی و عرفانی تمام دلبستگی های دنیوی بر او حرام می شود و حاجی باید توجه خود را صرفاً متوجه ذات باری تعالی بکند.

لبیک گفتن هنگام احرام و در آغاز اعمال حج، مانند گفتن تکبیرة الاحرام در ابتدای نماز است. از نظر فقهی با گفتن تکبیرة الاحرام در نماز، کارهایی مانند صحبت کردن، به اطراف نگاه کردن، خوردن، آشامیدن و غیره بر انسان حرام می شود. از نظر اخلاقی نیز وقتی مسلمان تکبیر می گوید، توجه به کارهای دنیایی بر او حرام می شود و شخص باید با حضور قلب کامل، خود را در محضر خداوند احساس کند و به غیر او توجهی نداشته باشد. در حج نیز چنین است. وقتی مسلمان لباس احرام می پوشد و لبیک می گوید، اموری مانند نگاه کردن در آینه، کشتن حیوانات، استعمال بوی خوش و غیره بر او حرام می شود. از نظر علمای اخلاق نیز انسان با لبیک گفتن در پیشگاه ربوبی قرار می گیرد و توجه به غیر حق بر او حرام می شود.

انسان باید در تمام اعمال حج حضور قلب داشته باشد؛ یعنی از هنگام بستن احرام تا پایان مراسم حج، خود را در محضر پروردگار عالم احساس کند. از نظر علمای اخلاق، حضور قلب در تمام عبادتها شرطی اساسی است و همه اعمال عبادی را باید با قصد تقرب و خلوص انجام داد، در حج نیز انسان با داشتن حضور قلب می تواند به خداوند متعال تقرب جوید و چنانچه در اعمال حج حضور قلب نباشد، مورد قبول خداوند قرار نمی گیرد. البته، از نظر فقهی کسی که مناسک حج را درست انجام دهد، حج او صحیح است و موجب رفع تکلیف از او می شود. علمای اخلاق عقیده دارند، همان طور که در نماز گاهی یک دهم، گاهی ثلث و گاهی نصف آن قبول می شود؛ یعنی همان مقداری که با حضور قلب انجام می شود، در حج نیز بخشهایی از آن که با حضور قلب انجام شده باشد، مورد قبول خداوند قرار می گیرد. ممکن است از یک حاجی فقط احرام او و از حاجی دیگر طواف، نماز و سعی او پذیرفته شود.

گفتن لبیک در فاصله بین میقات تا شهر مکه مستحب است، علت این امر شاید این باشد که توجه حاجی به خداوند لحظه ای قطع نشود و پیوسته ذکر خدا را بر لب داشته باشد تا نور الهی بر دل او بتابد. دل مؤمن به منزله عرش الهی و خانه اوست، همان طو که در خانه انسان جز خانواده اش و بستگان نمی توانند وارد شوند و افراد غریبه و نامحرم اجازه ورود به خانه او را ندارند، دل مسلمان هم در زمان احرام باید چنین باشد و غیر خدا در آن راه نیابد.

حضور قلب و توجه به خداوند در اعمال حج یکی از الطاف بزرگ الهی است. هنگامی که کسی توفیق می یابد خانه خدا را زیارت کند، خانواده، خویشان و دوستان خود را در زمان احرام فراموش می کند. مادری که به فرزند خود بسیار علاقه مند است، در هنگام انجام دادن مناسک حج، به خصوص در حال احرام، فرزند خود را فراموش می کند و توجه او به طور کامل به این فریضه دینی معطوف می شود.

داشتن حضور قلب هنگام انجام دادن اعمال حج از الطاف بزرگ الهی است و اگر کسی بتواند از این لطف خداوند بهره برداری کند و اعمال حج را با توجه کامل به خداوند انجام دهد، به سرّ حج دست یافته است.

طواف و نماز آن

دومین عمل در حج، طواف است. مسلمانان بعد از احرام بستن در یکی از میقاتها به سوی مکه حرکت می کنند و پس از رسیدن به مسجد الحرام و زیارت کعبه مقدس به طواف خانه خدا می پردازند. طواف به معنی گردیدن به دور خانه خداست؛ طواف هفت بار انجام می شود و از نقطه ای مشخص (مقابل حجر الاسود) شروع و به همان نقطه نیز ختم می شود.

از نظر فقهی، طواف این است که حاجیان باید در جهت معینی و در محدوده مشخصی به دور خانه خدا حرکت کنند و در هنگام انجام دادن طواف به اطراف، به خصوص پشت سر خود نگاه نکنند. اما از نظر اخلاقی، طواف فدا کردن همه چیز برای خداست؛ طواف کننده با زبان حال و با تاروپود وجود خود می گوید: «خدایا من آمده ام تا خود را و همه دلبستگیها، داراییها و عزیزترین نزدیکان خود را در راه تو فدا کنم تا به قرب تو نایل شوم.»

یکی از اسرار طواف این است که انسان بتواند از جان و مال خود در راه خداوند بگذرد، ولی اگر کسی در طواف چنین احساسی نداشته باشد، طواف او ارزش حقیقی ندارد و او فقط طوافی ظاهری به جا آورده است. البته، اگر حاجی مناسک حج را مطابق نظر فقها انجام دهد، طواف او صحیح است.

شاید حکمت آنکه طواف هفت بار باید انجام شود این است که فرصت مناسبی برای حج کننده است که اگر در دور اول نتوانست خود را در محضر ربوبی احساس کند و همه چیز را فدای او نماید، در دورهای بعدی جبران کند و سرانجام در دور هفتم طواف، حاجی احساس کند که فقط خداوند در دل او جای دارد و از اعمال وجود به سوی حق تعالی توجه کند.

طواف نزد خداوند ثواب بسیاری دارد. امام صادق (ع) فرمودند: «اگر کسی یک هفته در مکه هر روز طواف به جا آورد، خداوند شش هزار حسنه به او عنایت می فرماید و شش هزار گناه او را می آمرزد.»

بعد از طواف، دو رکعت نماز طواف در پشت مقام ابراهیم (ع) خوانده می شود. طواف حقیقی آن است که انسان پس از انجام دادن آن، آمادگی عروج به محضر ربوبی را پیدا کرده باشد و نماز طواف به منزله مرکب عروج او به عرش الهی است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «الصلاة معراج المؤمن» [2]؛ یعنی نماز سبب عروج مؤمن است.

متأسفانه عده ای در حج، هدف اصلی از انجام دادن اعمال را فراموش کرده اند و به ظاهر احکام آن تمسک می جویند. مثلاً هنگام احرام بستن به درست بودن تلفظ لبیک بیش از حد توجه می کنند و برای آنکه این الفاظ را درست ادا کنند، به معنای آن توجهی ندارند. توجه افراطی به ظواهر احکام فقهی موجب ایجاد وسواس در بعضی از حاجیان می شود. در طواف نیز وقتی نگرانی حاجی در این است که شانه او به اطراف منحرف و از محدوده معینی خارج نشود، دیگر محلی برای توجه او به معنا و اسرار طواف باقی نمی گذارد. چه نیکوست همان طور که در اعمال حج به مسائل فقهی توجه می کنیم، به اسرار اعمال و نکات اخلاقی و عرفانی آن نیز توجه کنیم تا این اعمال باعث تحول معنوی در وجود ما باشد. چه خوب است که فقهای ما شرایط کنونی را در نظر بگیرند و با توجه به جمعیت حج گزار، به ویژه در ایام حج واجب، فتاوی خود را به نحوی بیان کنند که حجاج به زحمت نیفتند و در شرایط ازدحام بتوانند در محدوده وسیعتری طواف کنند و هر کجای مسجد که مقدور بود، نماز طواف را به جا آورند.

سعی صفا و مروه

بعد از طواف و نماز آن، سعی بین صفا و مروه است. صفا و مروه دو کوه کوچک در مکه است که در ضلع شرقی مسجد الحرام، در سمتی که در خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم است، قرار دارد. این دو کوه با فاصله حدود 420 متر در مقابل هم قرار گرفته اند و اکنون فاصله میان آن دو به صورت سالن بزرگ سرپوشیده درآمده است. حاجیان حرکت خود را از کوه صفا شروع می کنند و به سوی کوه مروه می روند، این حرکت هفت بار انجام می شود و در مروه به پایان می رسد.

سعی صفا و مروه یادآور خاطره ای است که در آن گذشت، ایثار، فداکاری، تلاش و عشق وجود دارد. حضرت ابراهیم (ع) در ایام پیری صاحب فرزندی به نام اسماعیل شد و به فرمان خداوند فرزند و مادرش، هاجر، را به مکه برد که در آن زمان بیابانی خشک و بی آب و علف بود.

حضرت ابراهیم (ع) هنگام خارج شدن از مکه فرمودند:

ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون. [3]

ای پروردگار ما! برخی از فرزندانم را در وادی ای بی هیچ کشته ای، نزدیک خانه گرمی تو جای دادم، ای پروردگار ما! تا نماز بگذارند. دلهای مردمان را چنان کن که هوای آنها کند و از هر ثمره ای روزیشان ده، باشد که سپاس گزارند. حضرت ابراهیم (ع) با این دعا از مکه بیرون رفت و هاجر و اسماعیل در آن بیابان ماندند. طولی نکشید که آب و غذای آنها تمام شد، اسماعیل از تشنگی و گرسنگی بیتابی می کرد، مادرش با اضطراب به جستجوی آب برخاست. او ابتدا به سوی کوه صفا آمد، در آنجا اثری از آب ندید، سرابی از کوه مروه نظر او را به خود جلب کرد، به گمان آب به سوی آن کوه شتافت، اما آنجا نیز آبی نیافت. دوباره به کوه صفا نگاه کرد، سراب را در آنجا دید و به سوی آن بازگشت. بدین ترتیب، هاجر هفت بار فاصله کوه صفا و مروه را به امید پیدا کردن آب طی کرد، ولی اثری از آب پیدا نکرد. سپس با اضطراب و ناراحتی به سوی فرزند خود بازگشت، ناگهان متوجه شد که از زیر پای کودک چشمه ای فوران کرد. این چشمه مقدس که به پاس سعی خالصانه هاجر در آن سرزمین بی آب و علب از زمین جوشید به نام «زمزم» معروف گردید.

سعی صفا و مروه یادآور گذشت و فداکاری حضرت ابراهیم (ع) و همسرش هاجر و نیز الهام بخش سعی و تلاش برای زندگی و نشانه امیدواری به حق تعالی است. انسان می تواند در سعی صفا و مروه از خداوند بخواهد که گذشت و فداکاری به او عنایت کند. یکی از اسراسر سعی صفا و مروه این است که با خداوند عهد ببندیم که در گفتار و کردار خود صداقت و در زندگی حسن خلق داشته باشیم. به عهد خود وفا و قانون مواسات را بر زندگی خود حکمفرما کنیم. از سعی صفا و مروه می توان درسهای امیدواری، تلاش و فداکاری در راه محبوب را آموخت.

هنگامی که سعی صفا و مروه به پایان رسید، حاجیان در کوه مروه تقصیر می کنند. تقصیر از نظر فقهی آن است که حاجی از سروصورت خود مویی بچیند یا ناخنی از انگشتان خود بگیرد. با این کار حاجیان از احرام خارج می شوند و کارهایی که در مدت احرام بر آنها حرام بود، برایشان حلال می شود.

تقصیر از نظر عرفانی و اخلاقی تأکید بر دو بعدی بودن انسان است؛ یعنی در حالی که انسان روح خود را تعالی می بخشد، باید به جسم خود نیز توجه داشته باشد. یکی از معانی تقصیر این است که حاجی به خداوند می گوید: «خدایا به مطلوب و مقصود خود رسیدم و اکنون به سوی دنیا و مردم بر می گردم، زیرا مسلمان همان گونه که باید رابطه اش را با خداوند محکم کند، با مردم نیز باید رابطه ای استوار داشته باشد.» مسلمان در حالی که به آخرت توجه می کند، باید متوجه دنیای خود نیز باشد. قرآن کریم می فرماید:

و اتبغ فی ما اتیک اللہ الدار الاخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا. [4]

و از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، سرای آخرت را جويا باش و بهره ات را از دنیا فراموش مکن.

امام صادق (ع) در این زمینه می فرماید: «از ما نیست کسی که دنیا را فدای آخرت و آخرتش را فدای دنیا کند.» شایسته است همه مسلمانان علاوه بر مسائل و احکام دینی، به امور دنیا از جمله خانواده و اجتماع خود نیز توجه کند. کسی که همه هم و غم خود را بر امور اخروی مصروف می دارد و از زندگی خانوادگی و اجتماعی خود غافل می ماند، در اسلام مطرود است و بر عکس آن نیز چنین است. کسی نباید فقط به امور دنیوی مشغول شود و از آخرت غفلت ورزد.

پس یکی از معانی دیگر تقصیر این است که مسلمان با خداوند پیمان می بندد که مانند مسلمان واقعی در حالی که به خداوند توجه دارد، به مردم و جامعه خود نیز توجه داشته باشد؛ در حالی که به آخرت فکر می کند، به دنیا نیز بیندیشد. امام حسن (ع) هنگام شهادت به جناده فرمودند:

«اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدًا و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا.» [5]

برای دنیایت چنان عمل کن که گویی تا قیامت زنده هستی و برای آخرت چنان باش که گویی فردا از دنیا می روی.

این پنج عمل؛ یعنی احرام بستن، طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر را عمره می گویند. در اینجا اعمال عمره تمام می شود و حاجی از احرام بیرون می آید.

وقوف در عرفات

کسانی که به حج تمتع می روند، علاوه بر عمره باید اعمال دیگری انجام دهند. یکی از این اعمال، وقوف در عرفات است. شب نهم ذی الحجه، حاجیان از مسجد الحرام برای دومین بار احرام می بندند.

احرام دوم نکته مهمی به انسانها می آموزد و آن این است که همان گونه که جسم به غذا نیاز دارد و لازم است به طور مکرر به بدن غذا رسانده شود، روح نیز چنین است. برای تغذیه روح امر شده است که به طور مرتب نماز بخوانیم و برای کامل شدن این تغذیه نماز مستحبی و نماز شب هم بخوانیم، همان طور که اگر به جسم ما غذا نرسد یا به مقدار لازم نرسد، جسم ضعیف می شود یا از بین می رود، به روح نیز اگر غذا نرسد یا کم برسد، به ضعف مبتلا می شود یا حتی ممکن است بمیرد. انسانی که روحش بمیرد، مشکلات زیادی برای او و اجتماعش به وجود می آید. نماز، رابطه با خداوند، خدمت به خلق خدا با انگیزه نزدیکی به خداوند، حج و سایر عبادات اسلامی به منزله غذای روح هستند.

احرام بستن برای بار دوم از مسجد الحرام انجام می شود و بعد از آن مسلمانان به سوی سرزمین عرفات حرکت می کنند. حاجیان در عرفات نصف روز می مانند و در این مدت کم می توانند راه صد ساله را طی کنند. به ذلّ عبودیت و عزّ ربوبیت معرفت پیدا کنند و ربط حادث به قدیم را بشناسند.

عرفه شناخت این حقیقت است که موجودی جز خداوند در این جهان نیست و بقیه موجودات جلوه ای از وجود باری تعالی هستند. در عرفات انسان به حقیقت قرآن، نبوت، امامت و معاد عرفان پیدا می کند. در آنجا همه چیز یافتنی است، نه دانستنی و آنچه برای انسان مفید است، یافتنی هاست.

درک معارف دین تقلیدی نیست و ما باید آن را با استدلال بیاموزیم.

کسانی که به وجود خداوند یقین دارند و به قرآن، نبوت، امامت و معاد معتقد هستند، اعتقادات آنان باید با استدلال همراه باشد؛ یعنی عقل آنها این معتقدات را باور کند و به این، علم یا دانستنی می گویند. اگر از هر انسان با ایمان و تحصیل کرده ای سؤال شود که به چه دلیل خداوند عادل است؟ او باید پاسخی برای این سؤال داشته باشد، وگرنه در مشکلات زندگی، خود را گم می کند و ممکن است با دل و زبان عدالت خداوند را منکر شود.

کسانی که ایمان تقلیدی دارند، ممکن است در عدالت خداوند شک کنند و اگر در این زمینه تلاش علمی نکنند، ایمان تقلیدی آنان را نابود می کند تا جایی که در عقایدی چون نبوت، امامت و معاد نیز شک می کنند.

بنابراین، اصول دین را باید با استدلال قبول کنیم. اینها همه دانستنی است و این معارف دانستنی در تعالی انسان اثر چندانی ندارد و نمی تواند انسان را در جزر و مدهای زندگی حفظ کند. آن چیزی که انسان را در برابر مشکلات حفظ می کند، یافتنی هاست.

یافتنی این است که انسان از عمق جان به خداوند معرفت پیدا کند و او را باور نماید و این دارای مراتبی است. مرتبه نخست آن علم الیقین است که دانش استدلالی است؛ مرتبه بالاتر آن عین الیقین است که یافتن از راه حواس است و مرحله سوم که بالاترین مرتبه معرفت است، حق الیقین نام دارد، در این مرحله، عارف در حق فانی می شود و جز حق نمی بیند. این مراحل مانند مراتب نور است، همان طور که نور شمع، نور لامپ و نور خورشید هر سه نور و روشنی بخش هستند، اما هرکدام بادیگری متفاوت است، مراحل شناخت خداوند نیز همین طور است.

یافتنی ها در نهایت به عصمت منتهی می شود. عصمتی که ما برای اولیای دین خود قایل هستیم، از یافتنی ها ناشی می شود. بر اثر یافتنی هاست که انسان از نظر روحی از قدرتی برخوردار می شود که از پیشامدهای ناگوار نه تنها ناراحت نمی شود، بلکه از آنها درجهت زندگی صحیح استفاده می کند و هیچ گاه در برابر مشکلات لب به شکوه نمی گشاید و در برابر مشیّت الهی ناشکری و ناسپاسی نمی کند. نمونه چنین انسانی حضرت زینب (س)

است.

آن حضرت در حادثه عاشورا مصایب زیادی را تحمل کرد، فرزندان، برادران و خویشان خود را در راه خدا از دست داد و همراه زنان و کودکان خاندان پیامبر (ص) به اسارت دشمن درآمد. با وجود این، آن بانوی بزرگوار در مجلس یزید در جواب دشمن که به او گفت: «دیدی خداوند بر سر شما چه آورد؟» با شجاعت و شهامت پاسخ می دهد: «ما رأیت الا جمیلاً؛ من جز خوبی از خداوند ندیدم.» این همه شجاعت و سلحشوری حاصل یافتنی هاست، نه دانستنی ها.

حج واقعی یافتنی های انسان را افزایش می دهد، به ویژه در عرفات و مشعر الحرام انسان می تواند به یافتنی های بیشتری دست یابد. عرفات و مشعر مکانهایی هستند که حاجی در آنها به تأمل در رابطه خود با خداوند می پردازد.

وقوف در عرفات و مشعر الحرام از ارکان حج به شکار می رود. اگر انسان متوجه باشد، در عرفات و مشعر می تواند یافتنی ها را بیابد و در آنجا با تمام وجود خود با خداوند رازونیا کند و با چشم و گوش دل حقایق را ببیند یا بشنود.

اگر کسی توفیق آن رانیافت که در مکه و عرفات حضور یابد، بهترین جا برای یافتنی ها نماز است. البته، نمازهایی که روح داشته باشد و با حضور قلب خوانده شود. در سایر عبادات نیز اگر با حضور قلب و توجه به خداوند همراه باشد، یافتنی ها را می توان به دست آورد. اگر روزه با حضور قلب باشد و انسان در هنگام روزه داری مرتکب گناهی نشود، می تواند به یافتنی های زیادی دست پیدا کند. این یافتنی ها در وقت افطار و سحر بیشتر است.

بزرگترین یافته روزه دار این است که در روز عید فطر حاکمیت خداوند بر دل خود را احساس کند. حاصل وقوف در عرفات این است که انسان به آنچه از شناختها و یافتنی ها نیازمند است، دست می یابد. حاجیان باید از ظهر تا غروب روز نهم در سرزمین عرفات وقوف نمایند و سپس با دلی نورانی و سرشار از معرفت الهی به سوی سرزمین مشعر الحرام حرکت کنند.

وقوف در مشعر الحرام

سرزمین مشعر الحرام تقریباً در ده کیلومتری عرفات و در مسیر مکه قرار دارد. صدها هزار نفر از سراسر جهان با لباس احرام، در حالی که در بیابان عرفات مورد لطف و بخشایش پروردگار قرار گرفته اند، برای ادامه اعمال حج به سرزمین مقدس مشعر می روند.

زمان وقوف در مشعر، فاصله زمانی بین طلوع فجر و طلوع خورشید است. در این زمان روحانی که برای عبادت مناسبترین زمان است، حاجیان در بیابان ملکوتی مشعر به عبادت می پردازند، نماز و دعا می خوانند و رابطه خود را با خداوند محکم می کنند.

مشعر از ریشه شعور به معنای آگاهی است. انسان در آن سرزمین شعور پیدا می کند؛ یعنی آنچه را دل در عرفات یافته است، به چشم، گوش و دیگر اعضای بدن می دهد. در حدیثی نقل شده است:

«ما اخلص عبد لله عزّ و جلّ اربعین صباحاً الا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.» [6]

کسی که چهل روز با خلوص کامل برای خدا باشد، چشمه های حکمت از قلب او به زبانش جاری می شود. بنابراین حدیث، اگر کسی چهل روز خودش را برای خدا خالص کند؛ یعنی نه تنها گفتار و کردار، بلکه دل او نیز خدایی شود، چشمه هایی از حکمت و معرفت در دل او می جوشد؛ به عبارت دیگر، یافتنی ها را می یابد، سپس حکمت هایی که دل شخص به دست آورده است، بر زبان او جاری می شود؛ یعنی دل معرفت را به تمام اعضای بدن می دهد و چشم، گوش، زبان، دست و پای انسان خداگونه می شود.

زمانی که حاجی از مشعر الحرام بیرون می رود، روز عید است و اینچنین استنباط می شود که خداوند می خواهد به او عیدی بدهد. اگر انسان شایستگی یافته باشد که در عمره، عرفات و مشعر خودش را به خدا بدهد؛ یعنی تمام وجود خود را فدای حق کند، خداوند نیز خودش را به او عیدی مدهد و دل حاجی عرش الهی می شود و خداوند بر دل او حاکم می گردد.

وقوف در منی

صبح روز عید قربان، هنگام طلوع آفتاب، حاجیان از مشعر الحرام به سوی منی می روند. سرزمین منی جاذبه های بسیاری دارد. سرزمینی است که پررمز و راز که نویدبخش رجا و رحمت الهی برای حاجیان است. حاجیان با امید فراوان به رحمت و غفران الهی به سرزمین منی وارد می شوند.

با ورود به سرزمین منی، نخستین وظیفه حاجیان رمی جمره است. رمی جمره؛ یعنی پرتاب کردن سنگ به ستونی که نماد شیطان است. فلسفه رمی جمره به حکایتی از زندگی پیامبر بزرگ توحید، حضرت ابراهیم (ع) بر می گردد. حضرت ابراهیم (ع) از طرف خداوند فرمان یافت تا فرزند خود، حضرت اسماعیل (ع)، را قربانی کند. حضرت ابراهیم (ع) فرمان حق را پذیرفت و تصمیم گرفت تا دستور الهی را اجرا کند. آن حضرت به فرزند خود فرمودند: انی اری فی المنام انی اذبحک ماذا تری. [7] یعنی در خواب از سوی پروردگار به من وحی شده است که تو را در راه حق قربانی کنم، تا نظر تو چه باشد. حضرت اسماعیل (ع) در جواب پدر عرض کرد: یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين. [8] ای پدر! آنچه به آن امر شده ای، انجام بده! به امید خداوند مرا از صابران خواهی یافت.

حضرت ابراهیم (ع) به محل جمره اولی رفت. شیطان هم باری وسوسه او به آنجا رفت تا او را به سرپیچی از فرمان الهی تشویق کند، ولی حضرت ابراهیم (ع) با پرتاب کردن سنگ هایی به شیطان، او را از خود دور کرد. آن حضرت در جمره دوم نیز شیطان را دید و به سوی او سنگ انداخت، سرانجام در جمره عقبه نیز شیطان را با پرتاب کردن سنگ از خود دور کرد و عمل آن حضرت در تاریخ به صورت سنت درآمد.

در روز عید قربان، حاجیان فقط رمی جمره عقبه می کنند و با سنگریزه هایی که در مشعر جمع کرده اند، به طرف ستون سوم که از دو ستون دیگر بزرگتر است، هفت سنگ پرتاب می کنند؛ به عبارت دیگر، در آنجا بت بزرگ را رمی می کنند و آن را می شکنند. جمره عقبه سمبل بت بزرگ است و بزرگترین بت، نفس اماره است که انسان را به انجام دادن بدیها امر می کند و سرسخت ترین دشمن انسان هم اوست. چنان که در حدیث آمده است:

«اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک.» [9]

بزرگترین دشمن تو نفس توست که در نهاد تو قرار دارد.

هنگامی که انسان بهجمره عقبه سنگ پرتاب می کند، باید با اراده و معرفت این کار را انجام دهد و از صمیم قلب بر نفس اماره حمله کند، سرّ سنگ زدن به جمره عقبه این است که خدایا بت درونی خود و نفس اماره را می شکنم یا آن را کنترل و مهار مکنم. نفس اماره را که مانند اسب چموش و سرکشی است، می توان با زدن دهنه مهار کرد و بر آن تسلط یافت.

آزاد گذاشتن نفس اماره موجب روز مصیبت های زیادی برای انسان می شود و این نفس مانند مرکبی سرکش انسان را به هرجا که می خواهد، می برد. مهمترین عامل در کنترل نفس اماره، تقویت ایمان و معرفت به مبدأ و معاد است. هنگام رمی جمره، حاجی باید خاطره سنگ زدن حضرت ابراهیم (ع) به شیطان را در نظر بیاورد و مانند آن حضرت، بر شیاطین درون و برون سنگ بزند و آنان را از خود براند.

بعد از رمی جمره عقبه، حاجی باید دو عمل واجب دیگر را نیز انجام دهد.

این دو عمل عبارت اند از: قربانی و حلق.

قربانی کردن نیز مانند سعی صفا و مروه از شعایر الهی است و از روزگاران قدیم، از زمان حضرت آدم (ع) وجود داشته است. قرآن شریف درباره هابیل و قابیل، دو پسر حضرت آدم (ع)، می فرماید:

اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الاخر قال لاقتلنک قال انما يتقبل الله من المتقين. [10]

آن گاه که آن دو قربانی کردند، قربانی یکی از آنها پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد.

بنابراین، از همان ابتدای خلقت انسان؛ یعنی از زمان حضرت آدم (ع) و پسرانش قربانی نیز رواج یافت و قربانی کردن نشانه آن بود که صاحب قربانی حاضر است همه چیز خود را در راه حق فدا کند.

حضرت ابراهیم (ع) نیز می خواست فرزندش را در راه حق قربانی کند.

داستان آن نیز چنین است که آن حضرت به سرزمین منی رفت تا فرزند را قربانی کند. وقتی کارد را به گلوی فرزند کشید، کارد گلوی اسماعیل (ع) را نبرید. حضرت ابراهیم (ع) کارد را تیز کرد و دوباره بر گلوی فرزند کشید، باز کارد نبرید، در آن هنگام حضرت جبرئیل نازل شد و فرمود:

قد صدقت الرّءیا انا کذلک نجزی المحسنین، ان هذا لهو البلاء المبین و فدیناه بذبح عظیم. [11]

به راستی که خوابت را به حقیقت پیوستی و ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. این آزمایشی آشکارا بود و او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم.

آن گاه جبرئیل فرمود: «از امتحان موفق بیرون آمدی و قربانی تو پذیرفته شد.

این گوسفند را به جای فرزندت ذبح کن!» و این عمل در دین اسلام سنت شد و مسلمانان برای یادآوری آن خاطرات و فداکاریها روز عید قربان در منی قربانی می کنند.

در حجة الوداع، پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و اطرافیان شان نزدیک به هفتاد شتر ذبح کردند و این نشانه ایمان و عشق حقیقی به خداوند است.

ذبح حیوان در منی، نماد گذشت و فداکاری است. رمزی برای ذبح هوی و هوس است. قربانی به معنای این است که خدایا از بهترین مالم در راه تو می گذرم و حاضرم همه چیزم را فدای تو کنم. در اسلام سفارش شده است که حاجیان در منی سالمترین و فربه ترین حیوانات حلال گوشت مانند شتر، گاو و گوسفند را ذبح کنند. در قربانی، هدف اصلی گذشت از مال و دارایی و اظهار عشق و علاقه به خداوند است. قرآن کریم می فرماید:

لن ينال الله لحومها و لا دماؤها و لكن يناله التقوى منكم. [12]

گوشت و خون این شتران به خدا نمی رسد. آنچه به او می رسد، پرهیزگاری شماست.

هدف از قربانی کردن، شکوفایی روح ایثار، فداکاری و قرب به حق تعالی و به دست آوردن تقوا برای حاجیان است. گذشت از مال در راه خداوند و به قصد قربت، عامل شکوفا شدن روحیه تقوا و پرهیزگاری در انسانهاست.

در روایات آمده است که با ریختن اولین قطره خون قربانی، خداوند گناهان صاحب آن را می آمرزد. رمی جمره و قربانی کردن، خاطراتی از آزمایشها و فداکاریهای حضرت ابراهیم (ع) است که به وسیله پیامبر اکرم (ص) در دین اسلام آورده شده است تا مسلمانان این خاطره ها را فراموش نکنند و از آنها پندهای فراوان بگیرند.

بعد از قربانی کردن، وظیفه حاجی انجام دادن حلق یا تقصیر در منی است.

حلق؛ یعنی تراشیدن موی سر و تقصیر به معنای کوتاک کردن موی سر، صورت یا گرفتن ناخن است. در مورد حلق و تقصیر در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. عده ای از آنان معتقدند، کسانی که برای اولین بار به حج تمتع می روند، باید حلق و بقیه تقصیر کنند. برخی دیگر عقیده دارند که مطلقا تقصیر برای همه حاجیان کفایت می کند و تراشیدن موی سر لازم نیست. بنابراین، لازم است هریک از مسلمانان در این زمینه و در سایر مناسک حج از مراجع تقلید خود تبعیت کنند.

تراشیدن موی سر علامت عبودیت، ذلت و خواری بنده و اظهار بندگی در برابر حق تعالی است؛ به عبارت دیگر، حاجی با عمل حلق به خداوند اظهار می دارد که خدایا! بنده خالص تو هستم و برده شیطان و هوی وهوس نیستم.

خدایا! دیگر هیچ کس و هیچ چیز را جز تو پرستش نمی کنم. خدایا! دیگر در برابر طاغوت و نفس اماره سر فرود نمی آورم.

بعد از حلق یا تقصیر، کارهایی که در زمان احرام بر حاجی حرام بود، بجز چند عمل، برای او حلال می شود. وقتی اعمال منی در روز عید تمام می شود، حاجیان دو شب دیگر هم لازم است در منی بیتوته کنند و از غروب تا نیمه های شب در آن سرزمین مقدس بمانند.

توقف در منی برای حاجی خیلی لذتبخش است، به ویژه انجام دادن عبادت‌های مستحبی در نیمه های شب خیلی ارزشمند است. در روز یازدهم و دوازدهم حاجیان بار دیگر رمی جمره انجام می دهند. در این دو روز آنان سه ستون را که نمادهای مختلف شیطان و طاغوت است، سنگباران می کنند. در رمی جمره اولی زبان حال حاجی این است: «خدایا! از این پس شیطان را از خود می رانم و از او متابعت نمی کنم.» در رمی جمره دوم می گوید: «خدایا! از کافران و مردم شیطان صفت پیروی نمی کنم» و سرانجام در رمی جمره عقبه سخن حاجی این است: «خدایا! از شیاطین جَنّی و انسی بدتر، نفس اماره من است که او را کمتر و مهار خواهم کرد و به دنبال خواهشهای نفس اماره نخواهم رفت.»

ماندن در منی، به دست آوردن رحمت الهی است که مقدمه آن سنگ زدن به شیطانهای جَنّی و انسی و نفس اماره است. تکرار پرتاب کردن سنگ به شیطان در سه روز متوالی نشانه مبارزه مستمر با شیطان به منظور حاکم کردن خداوند بر وجود انسان است.

با تمام شدن اعمال منی، آرزوها نیز در آنجا پایان می یابد و حاجی باید سعی کند تا امیدش به یأس مبدل نشود. بهترین دستاورد حاجی از وقوف در منی، حاکم کردن خدا بر دل و جان خویش است. اگر حاجی به این امر موفق نشد، باید دست کم سعی کند محبت خدا را در دل خود جای دهد، اگر این هم میسر نشد، باید بکوشد اخلاق

نیکو در خود ایجاد کند. اگر حاجی نتوانست در منی این فضایل را کسب کند، حج او برایش بهره ای نداشته است. نشانه اینکه اعمال حاجی در منی دستاورد معنوی داشته، این است که وجود او از رذایلی چون غیبت، تهمت، پرخاشگری، ربا و رشوه خواری و ظلم به مردم و مانند آن پاک می شود و به جای آن فضایی چون خیرخواهی، نعدوستی، حق طلبی، عدالتجویی و مانند آن در وجود او پا می گیرد.

اعمال پایانی حج

پس از آنکه حاجیان در منی حلق یا تقصیر کردند، همه اموری که بر آنان حرام بود، بجز همسر، بوی خوش و شکار بر آنان حلال می شود. حاجیان بعد از منی به سوی مکه رهسپار می شوند تا بقیه اعمال حج را در آنجا انجام دهند.

حاجیان با ورود به مکه، طواف، نماز طواف، سعی صفاومروه، طواف نساء و نماز طواف نساء را انجام می دهند و بدین ترتیب از احرام خارج می شوند. طریقه انجام دادن این مناسک مانند اعمال عمره است.

انجام دادن این اعمال در حاجی آمادگی روحی به وجود می آورد تا بتواند بر غرایز حیوانی خود مسلط شود. طواف کردن خانه خدا برای دومین بار، به دلیل آنست که حاجی دوباره رابطه خود را با خداوند محکم کند و همه چیز را در راه دوست فدا کند تا خداوند به او پاسخ دهد. اگر پروردگار لبیک حاجی را اجابت کند، او به مقصود خود رسیده است.

بدین ترتیب، اعمال حج به پایان می رسد، در حالی که حاجی به هدفهای باارزشی دست یافته و فضیلت‌های زیادی را به دست آورده است و می تواند با دستانی پربار از معنویت و چهره ای تابناک از نور الهی به وطن خود باز گردد.

پی نوشت ها :

[1] . قرآن، مائده / 27.

[2] . بحار الانوار، ج 82، ص 303.

[3] . قرآن، ابراهیم / 37.

[4] . قرآن، قصص / 77.

[5] . بحار الانوار، ج 44، ص 139.

[6] . همان، ج 70، ص 242.

[7] . قرآن، صافات / 102.

[8] . قرآن، صافات / 102.

[9] . بحار الانوار، ج 70، ص 36.

[10] . قرآن، مائده / 27.

[11] . قرآن، صافات / 107.

[12] . قرآن، حج / 37.